



## مرحله ششم: ۹۸/۶/۵

ص

### اقسام جوهر:

رسیدیم به فصل دوم از مرحله ی ششم. جوهر را تقسیم کردند به پنج قسم. ماده صورت جسم نفس عقل. عقل را فرمودند آن جوهری است که کاملاً مجرد است. لذا است که می گویند مجرد تام. هم ذاتا هم هستی اش یک امر مجرد است و در کار انجام دادن و کار و فعالیت هم وابسته به ماده نیست. در گرو ماده نیست. نفس را مطرح کردند که ذاتا مجرد است ولی برای کار کردن و فعالیت متعلق به ماده است. و سومین چیز ماده را مطرح کردند که هویتی جز قوه و استعداد ندارد. قوه و استعداد همان طور که بعداً هم اشاره می کنیم ما قوه و استعداد دو نوع قوه و استعداد داریم. یک قوه و استعداد جوهری داریم، که جوهر است. که این را می گویند ماده. یک قوه و استعداد داریم که عرضی است. از اقسام عرض است. از اقسام عرض است که این را ان شاء الله بعداً می گوییم به عنوان کیف استعدادی. یکی هم صورت است که مرحوم علامه فقط صورت جسمیه را مطرح کردند. در آن جا صورت نوعیه هم می تواند باشد. صورت جسمیه را ایشان مطرح کردند آن جوهری است که فعلیت بخش به ماده است. چه فعلیتی می بخشد؟ امتدادات سه گانه. طول و عرض و عمق. یکی هم جسم است که جوهری است که امتداد دارد ممتد است در جهات ثلاث است. که آن ترکیبی از ماده و صورت جسمیه است. این چند تا مساله را عرض کردیم.

این جا فقط یک نکته ای می ماند و آن نکته این که ما صورت را آورده ایم زیر مجموعه ی جوهر قرار داده ایم و بحث در این است که آیا صورت، همان طور که در بحث وجودی ذهنی بحث کردیم و در مرحله ی پنجم بحث کردیم در مرحله ی پنجم این بحث بود که الان می خواهیم بگوییم، آیا مندرج تحت جوهر هست یا نیست. آیا صورت مندرج تحت جوهر هست یا نیست؟ آیا جوهر جنس برای صورت هست یا نیست. اگر یادتان باشد قبلاً در مرحله ی پنجم فصل پنجم، اگر انتهای فصل پنجم را ملاحظه بفرمایید، آن جا این طور مطرح کردیم که مرحوم علامه فرمودند که ان الفصل غیر مندرج تحت جنسه. فصل مندرج تحت جنس خودش نیست. بمعنی ان الجنس غیر ماخوذ فی حده. جنس



تدریس بدایه الحکمه؛ استاد منصوری | ۱۷

ماخوذ در حد او نیست. و الا احتاج الی فصل یقومه. اگر یادتان باشد گفتیم اگر جنس بخواهد اخذ بشود در فصل تسلسل پیش می آید. چون دوباره جنس که بیاید فصل می خواهد؛ فصل هم که دوباره جنس دارد دوباره فصل می خواهد؛ دوباره فصل هم که جنس دارد، فصل می خواهد و هکذا و یتسلسل. این را هم در بحث مرحله ی دوم گفتیم و هم در مرحله ی پنجم عرض کردم خدمتتان. خب گفتیم که فصل مندرج تحت جنس نیست و جنس اخذ نمی شود در فصل. چون دو شرط گذاشتیم. دو شرط گذاشتیم که باید برای اندراج هست که یکی اخذ در حد است یکی هم حمل شایع است. این دو تا را عرض کردیم. آیا فصل مندرج تحت جنس هست یا مندرج تحت جنس نیست؟ گفتیم مندرج تحت جنس نیست. آن وقت جنس اخذ در حدش نمی شود. حالا بحث سر این است. قبلا هم که گفتیم صورت همان فصل است. گفتیم فصل جنبه ی لابلشرطی دارد؛ صورت جنبه ی بشرط لایی دارد. خب وقتی این جنس اخذ در فصل نمی شود، خب اخذ در صورت هم نمی شود. چون فصل و صورت یکی اند. پس چطور فصل مندرج تحت جنس نیست؟ صورت هم مندرج تحت جنس نیست. لذا دخول این صورت در ذیل این جوهر، یک دخول حقیقی نیست. یک دخول بالعرض و بالمجاز است. یعنی این طور نیست که واقعا جوهر جنس آن باشد. هر چند صدق می کند بر او جوهر. ولی اخذ در حدش نشده. این طور نیست که در تعریف صورت به عنوان جنس صورت ... ممکن است در تعریف بیاید به عنوان عرضی. ایراد ندارد. به عنوان عرضی ایراد ندارد بیاید. ولی به عنوان جنس نمی آید.

**تطبیق: ۷:۲۵**

و دخول الصورة الجسمیة فی التقسیم دخول بالعرض (یک دخول بالعرض است. مجازی است. بالحقیقه نیست). لأنَّ الصورة هی الفصل مأخوذا بشرط لا (چون صورت همان فصل است؛ که اخذ شده بشرط لا. فصل را که با که بشرط لا اخذ کردیم می شود صورت). و فصول الجواهر غیر مندرجۀ تحت مقوله الجواهر (فصول جواهر مندرج تحت مقوله ی جوهر نیستند. این طور نیست که جوهر در تعریفشان اخذ بشود). و إن صدق علیها الجواهر (اگرچه هم جوهر بر آن صدق بکند. ولی جوهر در تعریفش اخذ نشده چون تسلسل پیش می آید. جوهر به عنوان جنس حقیقی صورت نیست. بلکه به عنوان جنس اعتباری است. چون صورت یک امر بسیط است. صورت همان فصل است. فصل بسیط است. صورت هم بسیط است. بسیط که شد جنس و فصل ندارد. چون تسلسل پیش می آید اگر بخواهد جنس و فصل



تدریس بدایه الحکمه؛ استاد منصوری | ۱۸

داشته باشد.) **کما عرفت فی بحث الماهیه و یجری نظیر الکلام فی النفس** (در نفس هم همین است. دقیقا همین چیزی که گفتیم، نفس، یک صورت است. فصول جواهر هم مندرج تحت جوهر نیستند. دوباره خود نفس هم همان صورت است. فقط یکی دو تا فرق دارد که من الان که آن هم الان من یکی دو تا فرقی را عرض بکنم خدمتان. نفس هم خاصیت صورت دارد. ولی چند فرق دارد یک فرقی را فعلا این جا می گویم. چرا نفس را آمدند از صورت جدا کردند؟ چون نفس فعلیتی است که با قوا کار می کند. قوه ی قاضیه دارد نامیه دارد حس دارد خیال دارد وهم دارد عقل دارد. ولی صورت یک فعلیتی است که با قوه کار نمی کند. اندام برایش مطرح نیست. لذا است که نفس و صورت را دو تا کردند. وگرنه این ها خیلی شبیه به هم هستند و نفس اصلا یک نوع صورت است. چطور صورت دخول بالعرض دارد تحت جوهر، به همان دلیلی که شما آن جا گفتید نفس هم همین طور است. نفس هم دخول بالعرض دارد تحت جوهر. و جوهر در تعریفش به عنوان حدی اخذ نشده).<sup>۱</sup>

## فصل سوم: جسم: ۱۰:۵۰

### الفصل الثالث: فی الجسم

این چیزی بود که در فصل دوم گذشت که جوهر را پنج قسم تقسیم کردند: عقل نفس، صورت، جسم، ماده. و اما **الفصل الثالث فی الجسم**. می آیند عقل و نفس را رها می کنند می روند سراغ جسم. عقل و نفس را بحث نمی کنند از جواهر جسم را بحث می کنند. این یک بحثی است که در بحث فلسفه ی علم الان مطرح است؛ شما الان این مرحله ی پنج شش الان آقایان اگر خوب کار کنند، در بحث فلسفه ی علم، علم به معنای ساینس، علم به معنای علوم تجربی، خیلی خیلی مفید است و اثر گذار است و این بحث خیلی می تواند رویکرد اسلامی فلسفه ی علم را مشخص بکند، که چه است و خیلی مفید است.

<sup>۱</sup>. استاد امینی نژاد / تدریس مرحله ۶ بدایه / دوره جامع: انسان را که شما در نظر بگیرید ماده اش بدنش است. صورتش نفس ناطقه. روح، نفس ناطقه که تعلق گرفته به بدن. روح به لحاظ ذاتش نه. مجرد. تام. ولی به لحاظ تعلق به بدن می شود نفس.



تدریس بدایه الحکمه؛ استاد منصوری | ۱۹

الان یک بحثی مطرح می کنند که آقا جسم چیست؟ جسم چه حقیقتی دارد و چه نحو وجودی دارد. آیا جسم همان طور که می بینید، ... شما وقتی که جسمی که روبرویتان هست را می بینید متصل می بینید. این میزی که جلویتان هست را متصل می بینید. دارای ذرات با فاصله نمی بینید. اگر نگاه کنید یک امر متصل است. آیا واقعا جسم همین است؟ یا نه؟ یا مجموع اجزایی که با هم هم فاصله دارند. هستند، اما تو نمی بینی کدام است جسم؟ بگذارید من شروع کنم خواندن و بعد دانه به دانه اقوال را گفتن.

**تطبیق: ۱۲:۳۰**

### الفصل الثالث فی الجسم

لا ریب أن هناك أجساما مختلفة (شکی نیست که یک اجسام مختلفی ما داریم. این جا چوب داریم؛ سنگ داریم. میز داریم. حالا میز که صناعی است. کاری نداریم. سنگ داریم چوب داریم. آهن داریم. اجسام مختلفی داریم که همه ی این ها در یک چیز با هم دیگر مشترک اند): **تتشارك فی أصل الجسمیة** (در جسمیت مشترک اند. که جسمیت چیست؟) **التي هی الجوهر الممتد فی الجهات الثلاث** (جوهری است توپر که امتداد دارد کشیده شده پخش است، در سه جهت. طول و عرض و عمق.) **فالجسم بما هو جسم** (جسم آن طور که طول و عرض و عمق دارد) **قابل للانقسام فی جهاته المفروضة** (هم از طرف عمق هم از طرف عرض هم از طرف طول قابل تقسیم و انقسام است. ما م ی توانید تقسیم کنید جسمی که شما روبرویتان دارید، طول دارد. می توانید قطعش کنید. در جهت طول می توانید تقسیمش کنید. در عرض می توانی تقسیمش کنی. در عمق م ی توانی تقسیمش کنی.) **و له وحدة اتصالية عند الحس** (اگر نگاه کنی یک امر متصل عند الحس است. اگر جلوی چشمت را نگاه کنی یک اجزای به هم پیوسته دارد. اگر نگاه کنی یک امر کاملا متصل است. یک اجزای به هم پیوسته دارد. حالا سوال: **فهل هو متصل واحد فی الحقیقة** (آیا آن طور که عند الحس من در ظاهر من متصل است آیا فی الواقع هم متصل است؟) **كما هو عند الحس** (همان طور که عند الحس متصل است فی الواقع هم متصل است؟) **أو مجموعة أجزاء ذات فواصل** (یا مجموعه اجزایی است که با هم فاصله دارند؟) **علی خلاف ما عند الحس** (یعنی حس من متصل می بیند؛ ولی واقعا متصل نیست. یک اجزایی دارد که این



تدریس بدایه الحکمه؛ استاد منصوری | ۲۰

اجزا از هم دیگر فاصله دارند. کدام است؟ سوال: پس کدام می شود؟ یا باید جسم را بگوییم ... . این جسم که عند الحس متصل است. یا واقعا هم متصل است. یا فی الحقیقه متصل است؛ همان طور که عند الحس متصل است، فی الواقع هم متصل است. یعنی پراکندگی ... . فی الواقع این طور نیست که مجموع از اجزائی باشد کنار هم. نظر دوم این که نه بگوییم مجموعه ای از اجزا است. بلکه شما اشتباه می بینی. چشمت می بیند. چشمت متصل می بیند. ولی حقیقتا متصل نیست. بلکه این حقیقتا اجزایی دارد که ازهم دیگر فاصله دارند.)

### بیان نظریات حول حقیقت جسم: نظریه ی اتصال جسم:

۱۶:۳۰

الان برویم سراغ آن نظری که می گوید چه؟ نظری که می گوید متصل اند. حقیقتا هم متصل اند. اگر حقیقتا متصل باشند قاعدتا اگر حقیقتا متصل باشند، پس قاعدتا اجزای بالقوه دارد دیگر. ببینید الان این میزی که جلوی چشم من و شما است، اگر حقیقتا متصل باشد، همین الان این میز یک متری را نمی توانی دو تا نیم متری اش کنی؟ دو تا نیم متری نمی توانی فرض کنی؟ خب می توانی دو تا نیم متری فرض کنی. دو تا نیم متری ... . اقسام بالقوه دارد. حالا این اقسام بالقوه که دارد آیا اقسامش، اقسام بالقوه ی متناهی دارد؟ یا اقسام بالقوه ی غیر متناهی دارد؟ آیا اقسام بالقوه ی متناهی دارد. این یکی. یا اقسام بالقوه ی غیر متناهی. چون اقسام بالفعل که ندارد. چون وقتی می گوییم متصل اند، چون وقتی می گوییم حقیقتا متصل اند، یعنی دیگر اجزای بالفعل ندارند. اگر بخواهد اجزا داشته باشد اجزای بالقوه دارد. می توانی برایش اقسامی فرض کنی. حالا این اقسامی که فرض می کنی، متناهی یا نا متناهی؟ یک نظر نا متناهی است. یک نظر متناهی.

### تطبیق:

و علی الأول فهل الأقسام التي له بالقوة (چون متصل حقیقی شد دیگر.) متناهی (متناهی است؟ یعنی تا یک حدی می شود تجزیه کرد.) أو غیر متناهی (اقسام بالقوه اش آخر نداشته باشد. کدام است؟) و علی الثانی (اگر حقیقتا متصل نباشد و بلکه مجموعه ی از اجزای با فاصله باشد) فهل الأقسام التي هی بالفعل (آیا اقسامی که بالفعل اند. پس یعنی



تدریس بدایه الحکمه؛ استاد منصوری | ۲۱

اقسام بالفعل پیدا می کنند دیگر. حقیقتا منفصل است و اقسام بالفعل پیدا می کند. حالا این اقسام بالفعل (و هی التي انتهى التجزى إليها) اقسام بالفعل آن چیزی است که جزء جزء بودن و تجزیه شدن به این اقسام بر می گردد. وقتی تجزیه می کنی به اقسام بالفعل بر می گردی دیگر. این دو نظر این جا پیدا می کند. یا این طور است که آن اجزای بالفعل قبول انقسام خارجی نمی کنند. آن اقسام بالفعل که در خارج اند انقسام پذیر نیستند در خارج؛ ولی در وهم و عقل قابل انقسام اند. حالا این ها را توضیح می دهیم. یعنی آن اقسام بالفعلی که در خارج به آن می رسی، آن ها خارجا قابل انقسام نیستند، غیر قابل انقسام اند، ولی وهما و عقلا قابل انقسام اند. یا این که آن اقسام بالفعل خارجی، نه خارجا نه وهما نه عقلا قابل انقسام نیستند. حالا همین چیز هایی که در خارج اقسام بالفعل دارند، حالا یا اقسام بالفعل متناهی دارند، یا اقسام بالفعل غیر متناهی دارند.

### بیان نظریات حول حقیقت جسم: نظریه ی انفصال جسم:

بحث سر این است که من جسم را متصل می بینم. شما عند الحس تان که نگاه کنید هر جسمی را یک امر متصل پیوسته می بینید. آیا واقعا هم متصل است یا متصل نیست. یک نظر هست که نه آقا متصل است. حقیقتا هم متصل است. وقتی حقیقتا متصل باشد، پس بنابراین دیگر اجزای بالفعل ندارد. اجزایش یک اجزای بالقوه است. یعنی قابل تقسیم است. وگرنه الان اجزای بالفعل در آن نیست. یک امر کاملا متصل است. این طور نیست که مجموعه ای از اجزا باشد. قوه ی تقسیم را دارد. حالا آن اجزای بالقوه ی متناهی دارد یا نا متناهی این یک بحث.

یک موقعی این جا این بحث مطرح است که نه آقا این ها متصل نیستند حقیقتا؛ منفصل اند. اشتباه می بینی. غلط می بینی. خطای دید است. خطای دید است که متصل است. وگرنه این ها اجزای منفصل در کنار هم هستند. خب این ها اجزای منفصل در کنار هم هستند پس شد اجزای بالفعل. حالا این اجزای بالفعل دو نظر این جا مطرح می کنند. یک نظر این که می گویند دیگر در خارج نمی توانی تقسیمش کنی. دیگر در خارج قابل انقسام نیست. یعنی دیگر دستگاه نداری. دیگر به هیچ وجه نمی شود این را برداری تقسیمش کنیم. جزء بالفعل خارجی دیگر تقسیم پذیر نیست. ولی وهما یا عقلا می توانی تقسیمش کنی. یعنی چه وهما یا عقلا؟ ببینید: الان این میزی که جلوی چشم شما هست؛ این جسمی که جلوی چشم شما هست، این کتابی که جلوی چشم شما هست صفحه اش را فرض



تدریس بدایه الحکمه؛ استاد منصوری | ۲۲

بفرمایید. این یک امر متصل است. ولی الان در ذهنت می توانی این چیزی که مثلاً پانزده سانت است، این را برداری تقسیمش کنی. یک نقطه وسط این کاغذتان تصویر کنید، این الان وهم شما برداشت چه کار کرد؟ وهم شما برداشت این را دو قسمش کرد. ولی در خارج که دو قسم نشد که. وهم شما می تواند دو قسمش کند. یعنی یک چیز متصل را شما الان خیلی چیز های متصل که جلوی چشمتان هست، می توانید یک نقطه وسطش فرض کنید؛ دو قسمش کنید؛ بعد آن که دو قسم شد دوباره قسم اولش را بردارید دوباره دو قسمش کنید. دوباره قسم اول از آن دو قسم را دو قسمش کنید. همین طور تقسیم کنید. در وهمتان می توانید کوتاهش کنید. الان این جسمی که جلوی شما هست چهل سانت است را بردار دو قسمش کن به دو تا بیست سانت. هر کدام از آن دو بیست سانت را دو ده سانت. هر کدام از این دو ده سانت را بردار دو تا پنج سانت. دو پنج سانت را دو و نیم سانت. دو و نیم سانت را بردارید تقسیم کنید ... . همین طور بروید جلو. ذهن شما همین طور می تواند کوچکش کند؛ کوچکش کند، کوچکش کند؛ این وهم است. این کار وهم است.

اما یک موقعی عقل می آید. عقل ممکن است نتواند این را بردارد بگوید ... . الان همین را بردارد دو قسمش کند، بگوید ببین من همین الان دو تکه اش کردم. ببین الان وهم بر می دارد این چیزی که متصل است را ... . ببین الان من انگشتم را گذاشتم وسط این میزی که حدوداً یک متر است، واقعا وهم من دو تکه نگاه می کند. ولی یک موقع هست که این قدر کوچک می شود، کوچک می شود، کوچک می شود که دیگر وهم من هم نمی تواند بیاید دو تکه اش کند؛ ولی عقل من می گویم چون حجم دارد؛ چون طول دارد؛ چون عرض دارد چون عمق دارد می شود تقسیمش کرد. وهم هرچند توان تقسیم نداشته باشد ولی می گوید. می گوید حجم است. قابل تقسیم است. چون در وهم که می آید وسط میدان دیگر شکل و صورت مطرح است؛ ولی در عقل دیگر شکل و صورت مطرح نیست. با مفهوم سر و کار دارد. وقتی با مفهوم سر و کار داشته باشد این طور می شود.

یا ؟ یک عده می گویند که نه آقا؛ نه قابل انقسام خارجی است؛ نه قابل انقسام وهمی است؛ نه قابل انقسام عقلی است. هیچ کدام از این ها نیست. حالا همین ها که می گویند قابل انقسام وهمی نیست؛ قابل انقسام عقلی و خارجی هم نیست می گویند یا متناهی است یا غیر متناهی. این اجزای بالفعل.



فهل الأقسام التي هي بالفعل (آیا اقسامی که بالفعل است ... اقسام بالفعل چیست؟) و هي (اقسام بالفعل) التي انتهى التجزى إليها (ختم شده جزء جزء شدن به آن اقسام) لا تقبل الانقسام خارجا (قبول انقسام خارجی نمی کنند) لكن تقبله وهما و عقلا (لكن قبول وهما و عقلی می کند. شما وهم یعنی این : بر می داری از آن جزء، یک صورتی می آورد در ذهنت ولو با میکروسکوپ؛ یک چیزی می آوری در ذهنت که به صورت یک یک شکل است. این یک صورت صورت جزئی است. آن صورت جزئی را بر می داری به دو تا صورت جزئی تر (چپ و راست، بالا و پایین) تقسیم می کنی. یک موقع هم هست عقلی است. عقلی) لكونها أجساما صغارا ذوات حجم (چون یک اجسام صغاری هستند صاحب حجم. وقتی صاحب حجم باشند اگر شکل هم نتوانی از آن بگیری عقل تو می گوید چون که حجم دارد، قابل انقسام است. عقل یک حکم کلی می کند. می گوید اگر حجم ... من که نمی بینم آن را. من که به صورت جزئی نمی بینم آن را. بس که صغیر و کوچک است من که نمی بینم آن را. ولی می دانم چون که حجم دارد قاب لانقسام است. چون عرض دارد طول دارد عمق دارد. هر کدام از این ها به دونیمه قابل تقسیم است. اگر طول دارد قابل تقسیم است. اگر عمق دارد قابل تقسیم است اگر عرض دارد قابل تقسیم است.) أو أنها لا تقبل الانقسام لا خارجا و لا وهما و لا عقلا لعدم اشتمالها على حجم (چون مشتمل بر حجم نیست. چون مشتمل بر حجم نیست، قابل انقسام هم نیست.) و إنما تقبل الإشارة الحسية (اما قبول اشاره حسیه می کند. می شود اشاره حسیه کرد. ولی طول و عرض و عمق ندارد. حالا باید برسیم ببینیم آیا واقعا این ها درست است یا نه.) و هي (این اقسام بالفعل یا متناهی است) متناهية أو غير متناهية و لكل من الشقوق المذكورة قائل (برای هریک از این شقوق مذکوره قائل هست.) (برویم سراغ اقوال. حالا همین تقسیم بندی که گفتیم، یا حقیقتا متصل، حقیقتا متصل اقسام بالقوه ی متناهی، یا اقسام بالقوه ی غیر متناهی؛ یا حقیقتا غیر متصل و اقسام بالفعل. حالا اقسام بالفعل یا اقسامی که خارجا قابل انقسام نیست ولی وهما و عقلا قابل





انقسام است یا عقلا و وهما و خارجا قابل انقسام نیست؛ حالا هر کدام از این ها یا اقسام بالفعل متناهی یا غیر متناهی.

حالا هر کدام از این ها قائل هم دارد. **فالأقوال خمسة<sup>۲</sup>**

**الأول إنّ الجسم متصل واحد بحسب الحقيقة** (شهرستانی این را می گوید. می گوید جسم یک امر متصل واحدی

است بحسب الحقیقه). **كما هو عند الحس** (همان طور که عند الحس هست) **و له أجزاء بالقوة المتناهية و نسب إلى**

**الشهرستاني** (شهرستانی اشعری که قائل است این را می گوید).

**الثاني أنه متصل حقيقة** (مثل بالا. امر متصل است). **كما هو متصل حسا** (همان طور که در حس است هم این طور می

بینی). **و هو منقسم انقسامات غير متناهية** (منقسم است به انقسامات غیر متناهی. آقا غیر متناهی یعنی چه؟ نه این که

یعنی بالفعل اجزای غیر متناهی دارد. غلط است. آخر این جسم یک متر است. جسم یک متری که نمی تواند بالفعل

اجزای غیر متناهی داشته باشد. پس این اجزای غیر متناهی یعنی چه؟ **بمعنى لا يقف** (یعنی تقسیماتش تمام نمی

شود. شما به هر جزئی که برسی، حجم دارد دیگر. حجم هم که داشته باشد قابل انقسام نیست). **أى أنه يقبل الانقسام**

**الخارجي بقطع** (یعنی قبول انقسام خارجی می کند با قطع. یعنی آن را برداریم دو تکه اش کنیم) **أو باختلاف عرضين**

(یا این که دو عرض روی آن بنشینند. مثلا فرض کنید این جسمی که سفید است را یک تکه اش برداریم و قهوه ای

کنیم و یک تکه اش را برداریم نارنجی کنیم. دو عرض روی آن می نشیند ذهن ما این را بر می دارد تقسیم می کند).

**و نحوه حتى إذا لم يعمل الآلات القطاعة في تقسيمه لصغره** (این قدر تقسیم کنی که دیگر آلات قطاعه عمل نکنند در

تقسیم کردن این حجم. در تقسیم کردن این جسم. یعنی این قدر کوچک بشود کوچک بشود کوچک بشود کوچک

بشود که آلات قطاعه دیگر نتوانند در خارج بردارند این را تقسیم کنند). **قسمه الوهم** (آن جا که آلات قطاعه ... ببینید

می خواهد توضیح بدهد که بمعنی لا يقف یعنی چه؟ اول را دقت کنید: این يقبل الانقسام الخارجي، انقسام خارجی

می پذیرد بقطع، یا واقعا برش داری دو تکه اش کنی؛ اول باختلاف عرضين یا برداری دو رنگ بزنیم یک طرفش را

سیاه و یک طرفش را سفید و نحوه؛ این انقسام خارجی است. این قدر این انقسام خارجی را انجام بدهید حتی اذا لم

<sup>۲</sup>. طلبه: باید توجه داشت که طبق چیزی که استاد گرامی بیان کردند می بایست شش قول داشته باشیم. علت این که ایشان گفته پنج چیست؟



تدریس بدایه الحکمه؛ استاد منصوری | ۲۵

يعمل الآلات القطاعه، اصلا دیگر آلات قطاعه کار نکند. بس که کوچک شده اند. این جا چه کار می کند؟ قسمه الوهم. وهم می آید دست به کار می شود. آلات قطاعه دیگر نم ی توانند.) **حتى إذا عجز عن تصویره** (این قدر این وهم می آید تقسیم می کند تقسیم می کند تقسیم می کند تا عاجز بشود از تصویرش. دیگر آقای وهم نتواند ... . عجز وهم از تصویرش.) **لصغره البالغ** ( به نهایت صغری که می توانسته ... . دیگر وهم وهم نمی تواند تصویر کند) **حكم العقل کلیا** (عقل به نحو کلی می آید حکم می کند) **بأنه كلما قسّم إلى أجزاء كان الجزء الحاصل** (عقل این طور حکم می کند می گوید بله من وهم دیگر نمی توانم تصویر کنم؛ ولی می دانم هر وقت این جزء را تقسیم کنی) **لكونه ذا حجم له طرف غیر طرف يقبل القسمه من غیر وقوف** (باز هم تقسیم را می پذیرد من غیر وقوف. چون ذا حجم. وقتی ذا حجم باشد یعنی یک طول دارد که طولش غیر از عرض است. عرضی دارد که عرض غیر از عمق است. عمقش غیر از طول است. تقسیم می شود دیگر. عقل این طور حکم می کند. می گوید با این که من دیگر نمی توانم آن را تصویر کنم. ولی عقل من می گوید چون صاحب حجم است آن هم قابل تقسیم است.) **فإن ورود القسمه لا یعدم الحجم** (ورود تقسیم حجم را از بین نمی برد. حجم را کوچک می کند. ولی معدومش نمی کند.) **و نسب إلى الحكماء** (این نظر نسبت داده شده است به حکمای مشا صدرا این نظرا معتقدند).

(اما نظر سوم) **الثالث أنه مجموعه أجزاء صغار صلبه** (یک مجموعه اجزای صغار است. کوچک. صلبه. به هیچ وجه نمی شود آن ها را شکست و تقسیم کرد. یعنی قابل تقسیم نیست. این سه قول به بعد دیگر جسم متصل نیست. منفصل است. اجزای منفصله دارد. یعنی از اجزای ریز کنار هم تشکیل شده و واقعا یکی نیست. واحد متصل نیست. سه چهار پنج این نظر را می گوید.) **لا تخلو من حجم** (این اجزای صغار صلبه ای که قابل تقسیم نیست. حجم دارد.) **يقبل القسمه الوهمیه و العقلیه** (تقسیم وهمی می پذیرد؛ تقسمی عقلی هم می پذیرد.) **دون الخارجیه و نسب إلى ذی مقراطیس** (این نسبت داده شده است به ذی مقراطیس که در فارسی می گویند دموکریت. دموکریت در واقع همان نظریه ی اتمیسم قدیم است. آن گرایش اتمی که جسم را مرکب از اتم ها، یعنی اجزای نشکن، ... . اجزای صغار صلبه



تدریس بدایه الحکمه؛ استاد منصوری | ۲۶

یعنی اتم. اتم یعنی یک حالت نشکن دارد. یعنی همین که یک عده هم همین الان معتقد هستند مجموعه ای از اجزای کنار هم دیگر است. حجم دارد. اجزای کنار هم دیگر آمده این جسم را درست کرده).

الرابع أنه مؤلف من أجزاء لا تتجزأ (مؤلف از، تالیف شده از اجزایی که تجزیه نمی شوند) لا خارجا و لا و هما و لا عقلا (در عین حال با اینکه تقسیم نه خارجی نه وهمی نه عقلی قبول نمی کند) و إنما تقبل الإشارة الحسية (ولی می شود به آن اشاره ی حسیه کرد. به این اجزا می شود اشاره کرد.) و هي متناهية (و این ها متناهی اند. نامتناهی نیستند.) ذات فواصل في الجسم (که با هم یک فاصله هایی هم دارند. با این که اجزا هستند؛ با این که یک جسم را تشکیل می دهند، ولی با هم فاصله هم دارند. بعد این است که وقتی که بر می داری یک چاقو، یک اره می زنی به این چوب، این اره از آن فاصله های بین آن اجزا می گذرد.) تمر الآلة القطاعة (می گذرد آلت قطاعه یعنی اجزای قطع کننده.) من مواضع الفصل (از مواضع فصل می گذرد جلو می رود. مثلا در واقع چاقو را بر می داری یک جسم را می بری، این ها یک اجزای کنار هم اند. این چاقو زور می زند خودش را از آن فاصله ها می کشد می برد جلو.) و نسب إلى جمهور المتكلمين.

الخامس تأليف الجسم منها (جسم از این اجزای پراکنده درست شده) كما في القول الرابع إلا أنها غير متناهية (بی نهایت، بی نهایت، بی شمار اجزا دارد.)

و يدفع القولين (حالا می خواهد مرحوم علامه دانه به دانه این اقوال را رد بکند. ان شاء الله برای جلسه ی آینده.)